

دکتر تد هیلدبرانت، جان الیوت، جلسه 2 MA [1646-1674]، ویگوام و ابان به ناتیک

تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر تد هیلدبرانت است در تدریسش در مورد جان الیوت، ۱۶۰۴-۱۶۹۰، رسول سرخپوستان. این جلسه دوم است، خیمه و ابان، اکتبر ۱۶۴۶ تا ناتیک ۱۶۵۰ تا ۱۴ روستای دعاکننده سرخپوستان، ۱۶۷۴

به جلسه دوم ما در مورد جان الیوت، رسول سرخپوستان، از ۱۶۰۴ تا ۱۶۹۰ خوش آمدید

در اولین جلسه، به برخی از چیزهایی که او را مهم جلوه می‌دادند، پرداختیم. دیدیم که چگونه در تالار پرچم‌ها در مجلس ایالتی بوستون، نقاشی دیواری از جان الیوت وجود دارد، و همچنین در بایگانی کتابخانه کنگره، در واقع در خیابان بیکن ۱۴، جان الیوت در حال صحبت با سرخپوستان، روی سنگ مرمر حک شده است. او اولین کتاب، اولین کتاب چاپ شده در ایالات متحده، کتاب مزامیر خلیج، را در سال ۱۶۴۰ چاپ کرد، که در آن الیوت در ترجمه مزامیر به وزن مشارکت داشت.

بعدها، در سال ۱۶۶۳، او کل کتاب مقدس، شامل ۱۱۸۰ صفحه، را به زبان سرخپوستی آگونکین ترجمه کرد، اولین کتاب مقدسی که در آمریکا در زیرزمین کالج سرخپوستان، اولین ساختمان آجری در دانشگاه هاروارد، چاپ شد. با این حال، این ساختمان در سال ۱۶۹۸ تخریب شد و آجرهای آن در جای دیگری استفاده شدند. بنابراین اکنون ما او را از بدو تولد و پس از آن در ویلفورد، دوران کودکی‌اش در نازینگ و مرگ والدینش در زمان حضورش در دانشگاه کمبریج ردیابی می‌کنیم.

و سپس، پس از مرگ والدینش، او به لیتل بدو کنار چلمزفورد رفت تا با توماس هوکر، یکی از پیوریتن‌های اولیه که در آن زمان هوکر بود، در حدود سال ۱۶۳۰ یا همان حدود، به هلند و سپس به آمریکا رفت و برای مدت کوتاهی در بوستون ساکن شد، ارتباط برقرار کند. و سپس هوکر در نهایت هارتفورد، کنتیکت را تأسیس کرد و اولین فرماندار کنتیکت شد. جان الیوت سپس در حدود سال ۱۶۳۱ به بوستون رفت.

یک کشیش گمشده آنجا بود که برگشته بود تا همسرش را به آمریکا بکشاند، جان ویلسون. جان الیوت مسئولیت کشیشی اولین کلیسای بوستون، درست بیرون باغ‌های بوستون در خیابان کامنولث آنجا را بر عهده گرفت. و او به مدت یک سال آن کلیسا را اداره کرد.

آنها می‌خواستند او بماند و سعی کردند، می‌دانید، او را به عنوان معلم خود نگه دارند، حتی وقتی جان ویلسون برگشت، اما او به نازی‌ها قول داده بود که اساساً آنها باید برگردند و بنابراین آنها، که او کشیش آنها خواهد بود. بسیاری از مردم نازی، کلیسای دوران کودکی او و خانواده‌اش به بوستون و سپس به راکسبری رفتند بنابراین، کاری که الیوت انجام داد این بود که پس از یک سال موعظه در آنجا، از بوستون نقل مکان کرد و به راکسبری نقل مکان کرد.

آنها آنجا یک کشیش داشتند، توماس ولد، که یک کشیش ارشد بود و نه سال از الیوت بزرگتر بود. و بعد الیوت اساساً حدود ۱۲ سال آنجا معلم بود. همسر آینده‌اش به آنجا آمد و ازدواج کرد، اولین ازدواج در کلیسای راکسبری.

و آنها شش فرزند داشتند. الیوت سپس، حدود ۱۲ سال، بر کلیسای آنجا در راکسبری، اولین کلیسای راکسبری، تمرکز کرد. ما تصاویر و ویدیوهایی از آن را نیز به شما نشان دادیم.

در این جلسه دوم، کاری که الیوت قرار است انجام دهد مربوط به سال ۱۶۴۶ است. او قرار است به کلبه واپان در نیوتون یا نوناتهام، همانطور که در آن زمان نامیده می‌شد، برود. و قرار است اساساً به زبان سرخپوستان سال ۱۶۴۶ برای آنها موعظه کند. بنابراین، بدیهی است که او چند سال فرصت داشته تا برای آن آماده شود.

او این پسر کوکونل را داشت که اساساً به او آموزش دهد و در خانه‌اش زندگی می‌کرد، و احتمالاً آن زمان با سختی زیادی یاد گرفت، اما مرد بسیار با استعدادی بود. او یاد گرفت و اتفاقاً الان ۳۹، ۴۰ سال دارد. بنابراین یادگیری یک زبان جدید به سختی ۳۹ یا ۴۰ سالگی، یک دستاورد بزرگ است.

بنابراین، او زبان را یاد می‌گیرد، و سپس او، آنچه که ما امروز در این جلسه، جلسه دوم، خواهیم دید، ما آنچه را که جان الیوت با سرخپوستان انجام داد، از خیمه واپان در سال ۱۶۴۶ تا ۱۶۷۴، زمانی که ۱۴ روستای سرخپوستی دعاگو وجود دارد، تا حد زیادی در نتیجه کار او و هزار هندی که در آن دوره از ۱۶۴۶ تا ۱۶۷۴ به مسیحیت گرویدند، دنبال خواهیم کرد. بنابراین، این یک دوره شگفت‌انگیز است. این همچنین دوره‌ای خواهد بود که او کتاب مقدس را به زبان آلتگونکین ترجمه می‌کند.

خب، همانطور که می‌بینید، او فردی با اخلاق کاری قوی بود، نیازی به گفتن نیست. پس بباید با کلبه‌ی واپان در سال ۱۴، یا ببخشید، در سال ۱۶۴۶ در نوناتوم، که امروزه نیوتن، ماساچوست است، شروع کنیم. در اینجا ویدیویی وجود دارد که اساساً موقعیت کلبه‌ی واپان و موقعیت آن را روی نقشه گوگل نشان می‌دهد.

اینجا می‌توانید ببینید که کلبه‌ی واپان درست در جنوب جاده‌ی ۹۰ بزرگراه ماساچوست و در غرب آن کمی از جاده‌ی ۹۵ در منطقه‌ی نیوتن یا چستنتا هیل قرار داشته است. اینجا جایی است که ما در واقع در خیابان یادبود الیوت، یکی از یادبودهای به جا مانده از الیوت در آن منطقه، به شما نشان خواهیم داد. اینجا جایی است که او اولین موعظه‌ی خود را در کلبه‌ی واپان ایراد کرد.

به ضلع شرقی این جلسه خیمه‌شب‌بازی واپان در سال ۱۶۴۶ توجه کنید، کلمه چوپان در سمت چپ و گوکین در سمت راست حک شده است. آنها دو نفر از دوستان او بودند که زمان زیادی را صرف مشاهده تغییر دین سرخپوستان تحت موعظه الیوت کردند. اکنون، نوناتوم به معنای شادی کردن است زیرا آنها از کلام خدا شاد شدند و گفته می‌شود که خدا از گناهکاران توبه‌کار آنها شاد شد.

اولین موعظه، اتفاقاً، اولین موعظه‌ای که الیوت در آلتگونکین ایراد کرد، در منطقه‌ی دورچستر میل انجام شد، و اساساً، بمباران شد. هیچ واکنشی از سوی سرخپوستان دریافت نشد، فقط اساساً او بمباران کرد. اتفاقاً او این را می‌دانست.

با این حال، این کوتشامیکان، بگذارید ببینم می‌توانم درست بگویم یا نه، کوتشامیکان اساساً اولین مسیحی‌ای بود که در آن زمان به مسیحیت گروید، زمانی که در دورچستر میلز موعظه می‌کرد. او یک ساچام بود، بنابراین این موضوع مهمی بود. قرار است چند دقیقه دیگر از او بیشتر ببینیم.

اولین جلسه در خیمه‌ی واپان در ۲۸ اکتبر ۱۶۴۶ و در خانه‌ی نیوتن برگزار شد. اساساً، چهار نفر با او رفتند و اینها نوعی از رفقای او هستند که اغلب با او سفر می‌کنند. دنیل گوکین بعداً توسط دادگاه عمومی برای نظارت بر شهرهای هند منصوب شد.

بنابراین، او قرار است یک موقعیت سیاسی داشته باشد. توماس شپرد کشیش کمبریج، ماساچوست بود. او آمد و در آن زمان بسیار تأثیرگذار بود.

جان ویلسون، کشیشی که برگشت، اولین کشیش کلیسای بوستون بود. او نیز آنجا بود. بنابراین توماس شپرد، جان ویلسون و دنیل گوکین افرادی بودند که او با آنها معاشرت می‌کرد و برای دیدن کارش به آنجا می‌آمدند زیرا او در این نونانتم، ماساچوست [سیلورلیک/نیوتن امروزی]، خیمه‌ی وابان، موعظه می‌کرد.

او درباره ده فرمان موعظه کرد، و به طور طعنه‌آمیزی درباره حزقیال فصل ۳۷، آیه ۹، که رویای استخوان‌های خشک است، موعظه کرد. سپس، نقل قول کرد، سپس به من گفت، برای باد نبوت کن، پایان نقل قول. و وقتی او برای باد نبوت کرد، همه مردم به اطراف نگاه کردند، و نگاه کردند، و اینجا این شخص به نام وابان بود، و همه آنها شروع به خیره شدن به وابان کردند.

بعدها الیوت فهمید که نام وابان به معنی باد است. و بنابراین او می‌گوید، برای باد پیشگویی کن، همه مردم هند به وابان نگاه می‌کردند انگار که این مستقیماً خطاب به خودش است. و بنابراین، این یک چیز شگفت‌انگیز بود که الیوت این متن را انتخاب کرد، و اینکه وابان آنجا بود، باد آنجا بود، و او در مورد آن موعظه کرد.

خب، فوق‌العاده بود. موعظه‌اش به زبان آنگونکین به مدت یک ساعت و ۱۵ دقیقه ادامه داشت. بعد از موعظه، الیوت، و این به نظرم یکی از کلیدهای فهم الیوت بود.

بعد از خطبه، سه ساعت وقت پرسش و پاسخ داشتند. جان الیوت آنقدر به سرخپوستان احترام می‌گذاشت که به آنها اجازه می‌داد سوال بپرسند و خودش سه ساعت با سوالات آنها کلنجار رفت. این رسم او بود.

او اغلب این کار را می‌کرد. بنابراین، این نوعی روش شگفت‌انگیز برای احترام به آنها بود. همانطور که آنها سؤالی داشتند، او به آن سؤالات پاسخ می‌داد و سعی می‌کرد به آنها به طور رضایت‌بخشی پاسخ دهد.

حال، برخی از سوالات ممکن است این باشد که چگونه می‌توانیم عیسی مسیح را بشناسیم؟ این موضوع از یک جهت الیوت را رنجاند، زیرا او گفت که با خواندن کتاب مقدس و دعا، متوجه شد که هیچ کتاب مقدسی به زبان آنها وجود ندارد. و این او را برانگیخت تا بگوید، وقتی آنها می‌گویند، چگونه می‌توانم عیسی مسیح را بشناسم؟ آنها باید بتوانند کلام خدا را بفهمند، اما به کلام خدا به زبان خودشان نیاز دارند. و این او را برانگیخت تا کتاب مقدس را به زبان آنها ترجمه کند.

اتفاقاً او عهد جدید را در سال ۱۶۶۱، یعنی دو سال، تمام کرد و سپس کل کتاب مقدس را در سال ۱۶۶۳ به پایان رساند که چاپ شد. سوال دیگری که مطرح شد این بود که آیا خدای سفیدپوستان دعاهای هندی‌ها را می‌شنود؟ خدای شما انگلیسی را می‌فهمد، اما آیا او زبان وامپانواگ آنگونکین را هم می‌فهمد؟ و الیوت اساساً گفت، خدا مرا آفرید، خدا انگلیسی‌ها را آفرید، خدا تو را آفرید. او همه چیز را در مورد تو می‌فهمد.

و بنابراین، او دعاهای شما را که به زبان خودتان خوانده می‌شود، می‌فهمد. خود وابان، که به نوعی یک رئیس و فرد بسیار محترمی است، گفت: چگونه می‌توانیم چیزی را که چشمانمان نمی‌تواند ببیند باور کنیم؟ و الیوت این را به او گفت، و او گفت: هی، ما در کلبه وابان هستیم. این کلبه را می‌بینی؟ آیا راکون‌ها این کلبه را ساخته‌اند؟ آیا روباه‌ها این کلبه را ساخته‌اند؟ آیا باد این کلبه را ساخته است؟ نه.

شما کلبه را می‌بینید و می‌دانید که کسی آن را ساخته است. و اگرچه نمی‌توانید ببینید چه کسی آن را ساخته است، اما با دیدن نتایج کار آن شخص، متوجه می‌شوید که این کلبه توسط یک نفر ساخته شده است. این کلبه توسط روباه‌ها ساخته نشده است.

، توسط سگ‌های آبی ساخته نشده. توسط نوعی انسان ساخته شده. و بنابراین وقتی به جهان نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که توسط روباه‌ها یا حتی انسان‌ها ساخته نشده است.

، ما نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. این توسط خدا ساخته شده است. بنابراین، اگرچه نمی‌توانیم او را ببینیم، می‌توانیم کار دست او را ببینیم، و او اساساً از استدلال کیهان‌شناختی استفاده می‌کند، که سال‌هاست در دفاعیات استفاده می‌شود.

خب، خوبه. خوبه، جواب خوبی بود. جلسه دوم، الیوت هر، اساساً بهش می‌گن دو هفته یه بار، یه هفته در میان.

بنابراین او یک هفته با سرخپوستان در منطقه نونانتوم یا سیلورلیک/نیوتن موعظه کرد. و سپس یک هفته دیگر در راکسبری در کلیسای محل زندگی‌اش موعظه می‌کرد. و بعد همینطور به این طرف و آن طرف می‌رفت، به این طرف و آن طرف می‌رفت.

و آنها آن را دو هفته در میان، یک آخر هفته می‌نامیدند. و بنابراین، او، شب دومی که آنجا بود، ۱۲ نوامبر بود. و این بار، او دوباره در مورد ۱۰ فرمان موعظه کرد: توبه از گناهانتان، دعا به درگاه خدا و ایمان به ۱۶۴۶ عیسی مسیح، فرار از جهنم و رفتن به بهشت.

این بار سوالی مطرح شد. و حالا سوال این است که، می‌بینید، چطور می‌شود که آب دریا شور است و آبی که از خشکی می‌آید شیرین؟ جالب است. من تعجب می‌کنم که پاسخ او چه بود.

و سپس دوباره می‌پرسند، چرا توت‌فرنگی شیرین و کرنبری ترش است؟ باز هم، در اینجا چند سوال دیگر مطرح می‌شود که بیشتر جنبه الهیاتی دارند. و هندی‌ها این‌ها را پرسیدند: فرزندان کوچک ما وقتی می‌میرند کجا می‌روند؟ آن‌ها گناه نکرده‌اند. و بنابراین آن‌ها همان سوالی را پرسیدند که بسیاری از ما می‌پرسیم: وقتی فرزندان ما می‌میرند چه اتفاقی برایشان می‌افتد در حالی که واقعاً گناه را نمی‌شناسند، و آن‌ها خیلی جوان می‌میرند و بسیاری از فرزندان‌شان مردند؟

همانطور که باید بگوییم، الیوت شش فرزند داشت. جان الیوت شش فرزند داشت. او به جز دو فرزند، از همه آنها بیشتر عمر می‌کند.

چهار فرزندش قبل از خودش فوت کردند. و این برای او غم بزرگی است و چیزی است که برای یک پدر یا مادر واقعاً سخت است. و بنابراین، او شاهد مرگ چهار فرزندش بود و فقط دو فرزندش برایش باقی مانده بود.

او به جز دو نفر، از همه بیشتر عمر کرد. سوال این است که چرا خدا شیطانی را که همه انسان‌ها را اینقدر بد کرده بود، نکشت؟ خدا قدرت مطلق دارد، پس چرا شیطان را بیرون نکرد؟ سوال خوب دیگری است. الیوت بر دعا با آنها تأکید داشت.

او همچنین بر روز سبت تأکید داشت. پیوریتن‌ها خیلی به رعایت روز سبت اهمیت می‌دادند. و آیا آنها روز سبت را رعایت می‌کردند؟ خب، یکی از هندی‌ها پاسخ داد که برای هندی‌ها، این آسان‌ترین روز است. ما هرگز در هیچ روزی کار نمی‌کنیم.

یکی از سرخپوستان گفت: «اگر کمی از دستمان بریاید.» و خب، این فقط یه جورایی طنزآمیزه. یه سوال تکراری پیش میاد.

یه سوال خیلی خیلی آزاردهنده وجود داشت. چرا با وجود اینکه انگلیسی‌ها ۲۷ سال تو این سرزمین بودن، تا الان به سرخپوست‌ها خداشناسی رو یاد ندادن؟ یه سوال خیلی خیلی آزاردهنده

این هم یک سوال غم‌انگیز دیگر از یک پیرمرد: یک پیرمرد خیلی پیر این سوال را پرسید. او پرسید که آیا برای پیرمردی مثل او که نزدیک به مرگ بود، خیلی دیر شده که توبه کند و به دنبال خدا بگردد؟ و الیوت و دوستانش اساساً پاسخ دادند: آیا تمثیل دستمزد برابر در متی 20 را به خاطر دارید؟ من فکر می‌کنم که هست، جایی که همه آنها دستمزد یکسانی دریافت کردند، اما سپس خدا در ساعت یازدهم عده‌ای را استخدام کرد و آنها دستمزد یکسانی دریافت کردند.

و بنابراین، پیرمرد، آنها پیرمرد را با مثل دستمزد برابر تسلی دادند و گفتند، نه، تو خوبی، مرد. تو پیر هستی، تو پیر هستی، اما خوبی. توبه کن و به عیسی ایمان بیاور، مخصوصاً تو.

و بعضی از آنها، به بعضی از هندی‌ها که به ما می‌گویند با دعا به درگاه خدا و ایمان به عیسی مسیح چه چیزی به دست می‌آورید، چه بگوییم؟ و بنابراین بعضی از هندی‌ها گفتند، خب، چه فایده‌ای دارد؟ شما به درگاه خدا دعا می‌کنید، و من به درگاه خدا دعا نمی‌کنم، و این برای شما بهتر از من پیش نمی‌رود. فرزندان شما مانند فرزندان من برهنه این طرف و آن طرف می‌روند. ذرت ما به خوبی ذرت شماست.

ما بیشتر از شما لذت می‌بریم. اگر می‌دیدیم که با دعا به درگاه خدا چیزی به دست می‌آورید، ما هم این کار را می‌کردیم. در حالی که چه فایده‌ای دارد؟ الیوت با انگشتانش، انگشت کوچک و شستش پاسخ داد

و او اساساً گفت که خدا دو نوع نعمت می‌دهد. یکی چیزهایی است که من می‌خواهم آنها را چیزهای کوچک بنامم. و سپس خدا چیزهای بزرگ را به شما می‌دهد.

بنابراین، چیزهای کوچک اساساً چیزهایی مانند لباس، غذا، کیسه، خانه، گله و لذت هستند. اینها چیزهای کوچک زندگی هستند. رحمت‌های بزرگ، انگشت شست، رحمت‌های بزرگ عبارتند از حکمت، شناخت خدا، مسیح، حیات جاودان، توبه و ایمان.

اینها برای روح و برای ابدیت هستند. و بنابراین او می‌گوید، شما نمی‌توانید آنها را ببینید، اما چیزهای بزرگ، چیزهایی که واقعاً مهم هستند، اینها چیزهایی هستند که مسیحیت به آنها می‌پردازد. و به هر حال، در پاسخ این یکی از همسران است.

باشه. جالبه که زن‌ها هم سوال می‌پرسن. همسر و امپاس این سوال رو می‌پرسه: وقتی شوهرم دعا می‌کنه هندی‌های دعاگو، آگه شوهرم دعا می‌کنه آگه من چیزی نگم، و با این حال قلبم با حرفش همراه بشه، آیا من دعا می‌کنم؟ و اون داشت نخریسی یاد می‌گرفت و کارهای مختلف دیگه‌ای هم انجام می‌داد.

و در سال ۱۶۴۷، یک سال پس از درگذشت و مرگ او. الیوت به ملاقاتش رفت و با او دعا کرد و به او گفت و او به الیوت گفت که هنوز خدا را دوست دارد، اگرچه او او را بیمار کرده است، و مصمم است تا زمانی که زنده است به درگاه او دعا کند. او حاضر به مرگ بود و معتقد بود که برای زندگی، آنجا را ترک خواهد کرد و با خوشحالی با خدا در مسیح زندگی خواهد کرد.

او اولین هندی بالغی بود که تحت مراقبت الیوت از هندی‌های آنجا درگذشت. خب. الیوت برای این هندی‌ها موعظه کرد و آنها سوالاتی پرسیدند و چیزهایی از این قبیل

مشکل ساتیام، مشکل ساتیام و مشکل پاواو با از دست دادن قدرت رؤسا، پاواوها یا کاهنان، آشکارتر شد. سپس، مخالفت بیشتری با آنچه الیوت انجام می‌داد، وجود داشت. در تحلیل الیوت پس از بازدید از هند، الیوت این نقل قول را می‌گوید: بسیار محتمل است که اگر خداوند هر یک از این بومیان را تغییر دهد، آنها به شدت برای گناه سوگواری خواهند کرد.

و این اتفاق بود که افتاد. و در نتیجه، مسیح را عزیزتر دوست بدارید. یکی از اولین کارهای او، و من آن را در وب قرار دادم، واقعاً زیباست.

نامش اشک‌های توبه، اشک‌های توبه است و داستان بسیاری از این هندی‌های تازه مسلمان‌شده‌ی اولیه را روایت می‌کند که از گناه خود توبه می‌کنند و با اشک و گریه به گناهان خود اعتراف می‌کنند و از مسیح درخواست می‌کنند و انجیل عیسی مسیح، خبر خوب، خبر خوب اینک مسیح برای گناهان آنها مرد را در آغوش می‌گیرند. واقعاً زیباست. جلسه سوم، دوباره، دو هفته، ۲۶ نوامبر ۱۶۴۶ برگزار شد.

و موضوع آنجا وسوسه شیطان بود. حالا آن یکی خیلی خوب پیش رفت چون آنها فهمیدند که نوعی خدای خوب و یک خدای بد دارند. و بنابراین به نظر می‌رسد که این تضاد را کاملاً خوب درک می‌کنند.

وامپاس، مردی که همسرش فوت کرده بود، فرزندانش را نزد الیوت در راکسبری آورد. وامپاس به راکسبری آمد، فرزندانش را آورد و از الیوت پرسید که آیا می‌تواند فرزندانش را آموزش دهد. بنابراین می‌توانید ببینید که آنها چگونه به این جان الیوت اعتماد کردند.

این یه جورایی یه چیز فوق‌العاده بود. اونا واقعاً بهش اعتماد داشتن. و ابان، رهبر، هم اون موقع شروع کرد، و ابان یه رهبر تو این منطقه‌ی نونانتم، سیلورلیک/نیوتن بود.

و اساساً، ده فرمان واقعاً بزرگ بودند، پیوریتن‌ها و چیزهایی از این قبیل. و ابان سپس شروع به وضع قوانینی کرد که هندی‌ها باید از آنها پیروی می‌کردند. و او برای این قوانین جریمه‌هایی برایشان تعیین کرد.

قانون سوم او این بود که هیچ زنی نباید کتک بخورد، حتی اگر فقط یک جرم سنگین مرتکب شده باشد. دست‌های مجرم باید از پشت بسته شود و به محل اجرای عدالت برده شود و به شدت مجازات گردد. به عبارت دیگر، کتک زدن زن دیگر وجود نداشت.

و این به شما می‌گوید، خیلی از مردم می‌گویند، خب، مسیحیت، می‌دانید، ما باید بگذاریم بومی‌ها، بومی خودشان باشند. خب، بله، این افراد همسرانشان را کتک می‌زنند و از این قبیل چیزها. مسیحیت می‌آید و آنها دیگر همسرانشان را کتک نمی‌زنند.

آیا این چیز خوبی است یا بد؟ خب، شما فرهنگ خود را تغییر می‌دهید. من عاشق این هستم که چگونه دانشگاهیان امروز از روی صندلی راحتی خود در مورد آنچه که باید در آن زمان انجام می‌دادند بحث می‌کنند. با این حال، این افراد در دفاتر دارای تهویه مطبوع خود نشسته‌اند و هیچ چیز از کار واقعی مانند این، کار با مردم و مبارزه با فرهنگ‌هایشان نمی‌دانند.

شماره هفت، همه آن مردهایی که موهای بلند دارند، او پنج شیلینگ می‌دهد. و بنابراین اساساً، بسیاری از آنها موهایشان را کوتاه می‌کردند، در واقع نوعی ترکیب مسیحیت و فرهنگ. و به هر حال، قوانین ابان در آن زمان جالب بود.

چهارمین جلسه در ۹ دسامبر ۱۶۴۶ برگزار شد. سپس هندی‌ها پیشنهاد دادند که فرزندانشان توسط انگلیسی‌ها آموزش ببینند و گفتند که نمی‌توانند هیچ هزینه‌ای بپردازند. بنابراین، الیوت علاقه‌ی زیادی به آموزش کودکان داشت.

این برای او چیز بزرگی بود. و بنابراین، کاری که او می‌خواهد انجام دهد این است که از انگلستان حمایت دریافت کند تا واقعاً برای معلمان و مدیران مدارس فراهم کند تا راه مسیح را به بچه‌ها آموزش دهند. بنابراین، زمستان از راه رسید.

در همین حال، در میان برف و یخ و سرمای زمستان، جان الیوت هفته به هفته سوار اسبش می‌شد و مسیر، ناهموار را از میان جنگل تا کلبه‌ی وابان طی می‌کرد. و تعداد بیشتری از سرخپوستان منتظر بودند. و اساساً، تعداد سرخپوستان بیشتر و بیشتر می‌شد؛ او با آنها به زبان خودشان صحبت می‌کرد.

آنها موفقیت انجیل در میان هندیان را به عنوان تحقق وعده خدا، پدر به پسر، می‌دانستند. در مزمور فصل دوم، پدر به پسر می‌گوید: از من بخواه، و من بت پرستان را به میراث تو و اقصی نقاط جهان را به عنوان دارایی تو خواهم داد. و آنها فکر می‌کردند که این پدر است که با مسیح در مورد گرویدن هندیان صحبت می‌کند.

حالا، کوتشامیکان، این داستانی از اتفاقی است که افتاد. او داشت به پسر اصول دین را یاد می‌داد و سرزنش شد. پسر سرزنش شد چون نگفته بود، به مادرت احترام بگذار.

او می‌گفت: «به پدرت احترام بگذار»، اما بعد از گفتن «به مادرت احترام بگذار» پفره می‌رفت. آنها پسر را سرزنش کردند. نقل قول، بنابراین، در روز سخنرانی بعدی، آنها کوتشامیکان را نصیحت کردند که با اعتراف به گناهان خود، راه را برای اصلاح پسر هموار کند.

بنابراین، آنها نزد پدر آمدند، و پدر واقعاً ناراحت بود زیرا پسر می‌گفت، به پدرت احترام بگذار، اما به مادرت احترام نگذار. بنابراین، پدر ناراحت شد. بنابراین، الیوت و جان ویلسون از کلیسای اول بوستون، به این مرد کوتشامیکانی مراجعه کردند و گفتند، شما می‌خواهید پسران از این کار توبه کنند؟ چرا آنها نمی‌دانند که این مرد خودش مشکلاتی داشته است؟

چرا به عنوان الگو برای فرزندان به گناهانتان اعتراف نمی‌کنید و نمی‌بینید چه اتفاقی می‌افتد؟ و چون با این نصیحت صادقانه، او صادقانه به گناهانش اعتراف کرد و با تلخی از آنها اظهار تاسف کرد. سرانجام، پسر تسلیم شد و فروتنانه‌ترین اعتراف را کرد و دست پدرش را گرفت و او را بخشید.

تحقیر و حقارت او چنان بر والدینش غلبه کرد که با صدای بلند گریه کردند. بنابراین کوتشامیکان به الیوت گفت که ساکام‌ها از او ناراحت هستند زیرا درآمد گمرکی خود را از دست می‌دهند. و او نیز همینطور بود. او یکی از آن رؤسا بود.

و بنابراین او به آنها گفت که سایر رؤسا از الیوت و چیزهای دیگر ناراحت هستند. حالا، می‌خواهم در مورد حمایت از کار تبلیغی الیوت صحبت کنم. و الیوت بدون حمایت این نوع افراد نمی‌توانست این کار را به این مؤثری انجام دهد.

بازدیدکنندگانی که به نونانتوم می‌آمدند افرادی مانند توماس شپرد بودند که گفتیم اهل کمبریج، ماساچوست بود. او یک کشیش بود. او حدود سال ۱۶۴۹ درگذشت.

جان ویلسون اهل بوستون، اولین کلیسای بوستون، جان ویلسون، کسی که الیوت کشیش آنجا بود، حدود سال ۱۶۶۷ درگذشت. آقای دانستر رئیس کالج هاروارد بود. او همچنین برای گوش دادن به اعترافات سرخپوستان و چیزهایی از این قبیل بیرون می‌آمد.

و بعد واقعاً درگیر است. هاروارد با کالج هندی که در آن زمان تأسیس شد، درگیر بود. آنجا جایی بود که کتاب مقدس الیوت و همچنین بسیاری چیزهای دیگر چاپ شد.

شبکه دوستی الیوت. من می‌خواهم آن را به سه گروه تقسیم کنم: مریبان، سه مرپی، سه همراه و سه حامی در انگلستان. بسیار خوب.

بنابراین، سه مرپی وجود دارند، افرادی که الیوت از آنها کمک گرفت، البته توماس هوکر. و فکر می‌کنم تجربه تغییر مذهب او در آنجا بود. و توماس هوکر سپس به عنوان یک پیوریتن به بوستون و سپس به هارتفورد آمد. و اولین فرماندار کنتیکت شد، یک رهبر پیوریتن، توماس هوکر.

توماس میهيو، گفتیم که او کمی قبل از، می‌دانید، چند سال قبل از الیوت، در تاکستان مارتا، روی سرخپوستان کار می‌کرد. او این کار را با موفقیت انجام داده بود، به زبان خودشان برایشان موعظه می‌کرد و بسیار توانمند بود. او به اندازه الیوت سیستماتیک نبود، و الیوت با این روستاها و چیزها، اما در تاکستان مارتا بسیار مؤثر بود.

و فرزندانش، فرزندان میهيو، سپس بعد از او، توماس میهيو، و سپس فرزندان بعد از او، بیش از صد سال با سرخپوستان به کار خود ادامه دادند. بنابراین، توماس میهيو، مرد فوق‌العاده‌ای است. و بنابراین ۱۵۰ هر دوی آنها این دیدگاه را برای سرخپوستان داشتند.

میهيو این کار را در تاکستان مارتا انجام می‌داد. الیوت این کار را در منطقه ناتیک، ماساچوست انجام می‌داد. توماس ولد نه سال بزرگتر بود و کشیش ارشد اولین کلیسای راکسبری بود.

الیوت بیشتر نقش معلم را داشت، و توماس ولد وزیر اعظم بود. و بنابراین این سه نفر، هوکر، میهيو و ولد مریبان او بودند. همراهانش، افرادی تقریباً در همان سطح، فقط، آنها به برخی از این جلسات در ویگوام و ابون می‌آمدند.

توماس شپرد از کمبریج و ریچارد گوکین در سال ۱۶۸۷ روستاهای سرخپوستی را تصرف کردند؛ او درگذشت. و در واقع، نام گوکین، وقتی آن چیز را در نونانتوم یا نیوتن به شما نشان می‌دهم، آنها در واقع یادبودی برای آن دارند. می‌توانید نام‌های شپرد را در یک طرف و نام‌های گوکین را در طرف دیگر ببینید، و سپس ادای احترامی به الیوت.

بنابراین، برای شپرد و گوکین، و سپس الیوت، این ادای احترام به الیوت است. اینها برخی از دوستان او هستند. جان ویلسون، که کشیش بوستون بود، دوست خوب و همسفر الیوت بود.

دوستانش توماس شپرد، ریچارد گوکین و جان ویلسون بودند. او سه حامی در انگلستان داشت که منتقد بودند. ادوارد وینسلو، اساساً داستان‌هایی را که از توماس میهيو و جان الیوت بیرون می‌آمد، می‌گرفت و آن داستان‌ها را در انگلستان منتشر می‌کرد.

بر این اساس، مردم انگلستان از کار بزرگی که الیوت انجام می‌داد مطلع شدند. بنابراین، آنها در واقع بر اساس اشک‌های توبه «حمایت خود را افزایش دادند. و من قصد دارم چند کتاب دیگر را فهرست کنم، نه واقعاً» کتاب. آنها حدود ۶۰، ۵۰ یا ۹۰ صفحه هستند؛ آنها را «آهنگ» می‌نامند.

این‌ها در انگلستان منتشر شدند و سپس مبنایی برای جمع‌آوری کمک‌های مالی برای الیوت شدند تا به او کمک کنند اساساً به سرخپوستان ابزار بدهد تا بتوانند کشاورزی کنند. آن‌ها ابزار و چیزهای کشاورزی نداشتند. و همچنین برای مدیران و سرپرستان آن‌ها که به بچه‌ها آموزش می‌دادند، حقوق می‌گرفتند تا بتوانند بچه‌ها را رایگان آموزش دهند.

بله، حدود شش ماه پس از آنکه جان الیوت در خیمه‌ی وابون برای سرخپوستان آگونکین موعظه کرد و به کودکان آموزش مذهبی داد و از این قبیل چیزها، این مربوط به سال ۱۶۴۹ است، حدود دو سال بعد، در زمان اعدام چارلز اول، پارلمان طولانی، رئیس و انجمن ترویج انجیل در نیوانگلند را به عضویت خود درآورد. بنابراین، انجمن ترویج انجیل در نیوانگلند به انجمنی در انگلستان تبدیل شد که می‌توانست وجوهی را جمع‌آوری کند که واقعاً به حمایت از الیوت کمک می‌کرد. حالا، با قدرت، و اساساً، آنها حدود ۱۱۰۰۰ پوند پول جمع‌آوری کردند که در آن زمان مبلغ شگفت‌انگیزی بود.

الیوت بعدش سالی ۵۰ پوند، به مقرری سالانه، ۵۰ پوند در سال دریافت می‌کرد که واقعاً حالش رو خوب می‌کرد و به حقوقش کمک می‌کرد و از این جور چیزا. و بله، برای تحصیل. حالا، کسی که تموم شد، به نفر بود. به اسم رابرت بویل.

و بنابراین، او دومین حامی در انگلستان بود. ما ادوارد وینسلو را داشتیم که داستان‌هایی را مطرح کرد مبنی بر اینکه الیوت داستان گرویدن یک هندی به انگلستان را روایت کرده است. ادوارد وینسلو بود. اما رابرت بویل یک روشنفکر فلسفی بود که رئیس انجمن ترویج انجیل در انگلستان بود.

بویل سپس دید که الیوت چه می‌کند و واقعاً تصویری از آنچه الیوت انجام می‌داد، در ذهنش شکل گرفت. بنابراین او در پشت صحنه کار کرد و با تمام توانش از انجمن کمک گرفت تا به الیوت کمک کند. و در واقع کمک‌های زیادی کرد.

نفر آخر البته ریچارد بکستر بود، که یکی از اولین افراد پیوریتن بود که کتاب‌های زیادی نوشت. ریچارد بکستر در کالج کالوین به صورت آنلاین مراجعه کنید، و آنها Ethereal شما می‌توانید به کتابخانه کلاسیک مسیحی نیز Pilgrim Progress بسیاری از آثار پیوریتن ریچارد بکستر را خواهند داشت. جان بانیان و انتشارات همگی پیشنهادی از نوع پیوریتن دارند.

بنابراین، فلسفه‌ی مأموریت الیوت، الیوت این را می‌گوید: توجه آقای الیوت به سرخپوستان محدود به آموزه‌های مذهبی نبود. دوباره آن را بخوانید. این مهم است.

توجه آقای الیوت به سرخپوستان محدود به آموزه‌های مذهبی نبود. این عقیده مورد علاقه و شناخته شده او بود که هیچ اثر خوب و دائمی از تلاش برای رفاه معنوی آنها حاصل نمی‌شود، مگر اینکه تمدن و پیشرفت اجتماعی در پی آن باشد یا با چنین تلاش‌هایی همراه باشد. بنابراین، او متوجه شد که پیامدهای اجتماعی انجیل باید با موعظه خود انجیل همراه باشد.

همانطور که گفتیم، ادوارد وینسلو از این کار حمایت کرد و پول زیادی برای او جمع‌آوری کرد. یکی از کتاب‌هایی که آنها منتشر کردند، «طلوع روز اگر نه طلوع خورشید انجیل با سرخپوستان در نیوانگلند» بود. این کتاب داستان را روایت می‌کند.

وینسلو داشت برمی گشت، و ظاهراً آنها این داستان‌ها را با عجله، به شکل دست‌نویس، برایش فرستادند وینسلو آنها را با خود به انگلستان برد، به شکل قابل انتشار درآورد و سپس آنها را بیرون انداخت. «طلوع آن روز، اگر نه طلوع خورشید» انجیل بر اساس ملاکی ۱:۱۱ بود، که می‌گوید، از طلوع خورشید تا غروب آن، نام تو در میان هندیان بزرگ خواهد بود.

آنها سرخپوستان را آنجا گذاشتند. سه ماه بعد، سند دیگری وجود داشت که بر اساس اثری از توماس شپرد بود و اساساً الیوت و آثارش را به تصویر می‌کشید. آفتاب روشن انجیل بر سرخپوستان نیوانگلند تابید.

آثار الیوت هم در آن نمایش داده شد. ضمناً، من کپی‌هایی از این اسناد را در وبسایت دارم. اگر به بخش آموزش الکترونیکی کتاب مقدس بروید و زیر عنوان تاریخ، تاریخ نیوانگلند و موارد دیگر، و جان الیوت، بروید، تمام این اسناد را پیدا خواهید کرد.

حالا آنها حفظ شده‌اند و من به نوعی آنها را جمع‌آوری کرده و همه را کنار هم گذاشته‌ام. خواندن داستان‌های برخی از این هندی‌ها و تغییر دین آنها واقعاً جالب است. برخی از سوالات هندی‌ها اینگونه بود.

اولین گناه شیطان چیست؟ اولین گناه شیطان چه بود؟ و اینکه آیا شیطان یا انسان اول آفریده شدند. آیا انسان اول آفریده شد یا شیطان اول آفریده شد؟ و چرا خدا به همه انسان‌ها قلب‌های خوب نداد؟ چند نفر از ما این را پرسیده‌ایم؟ چرا خدا به همه انسان‌ها قلب‌های خوب نداد؟ و بچه‌ها وقتی می‌میرند، چون گناهی نکرده‌اند، کجا می‌روند؟ این یک نکته‌ی هوشمندانه از این هندی‌ها است. آنها افراد بسیار باهوشی بودند.

انگلیسی‌ها در مورد آقای الیوت که به میان سرخپوستان شرور می‌آید تا آنها را تعلیم دهد چه فکر می‌کردند؟ انگلیسی‌ها در مورد الیوت چه فکر می‌کردند؟ سوال بسیار جالبی است زیرا برخی از انگلیسی‌ها در واقع در برابر کاری که الیوت انجام می‌داد مقاومت خواهند کرد. بعداً خواهیم دید. سومین رساله در سال ۱۶۴۹ منتشر شد، انجیل باشکوه، پیشرفت باشکوه انجیل در میان سرخپوستان در نیوانگلند.

سه نامه از جان الیوت و یکی از توماس میهبو، که مبلغ مذهبی سرخپوستان در تانکستان مارتا بود. لایحه دوم در 27 ژوئیه 1649 تصویب شد و قانونی برای ترویج و تبلیغ انجیل عیسی مسیح در نیوانگلند بود که مستقیماً به کار الیوت و حمایت از آن معطوف بود. این تلاش تبلیغی توسط این گروه حدود 120 سال به طول انجامید.

خیلی بعد از مرگ الیوت، این روند ادامه یافت. بنابراین، با پافشاری هوشمندانه ادوارد وینسلو در ابتدا برای تهیه پیش‌نویس لایحه و سپس حفظ علاقه به آن بدون حمایت مالی، کار تبلیغی جان الیوت در میان همسایگان، سرخپوستان همسایه، ممکن بود در همان ابتدا به پایان برسد. من واقعاً فکر نمی‌کنم که در همان ابتدا به پایان می‌رسید.

فکر می‌کنم الیوت راهی پیدا می‌کرد و آن را انجام می‌داد، چون در تعهدش به رویای خود بسیار پیگیر و مقاوم بود. اما به هر حال، وینسلو خیلی به او کمک کرد و نتیجه این شد که معلوم شد ۱۲۰۰ پوند و از این قبیل هزینه‌ها، که بیشترین مقدار آن بود، برای چاپ انجیل الیوت در سال ۱۶۶۳ بود. و خوب، تا حد زیادی، وقتی در مورد انجیل صحبت می‌کنیم، در مورد این موضوع صحبت خواهیم کرد، اما یک دستگاه چاپ بر اساس این انجمن به آمریکا فرستاده شد تا الیوت بتواند انجیل هندی خود را، هزار نسخه از آن، چاپ کند.

رابرت بویل، رئیس انجمن ترویج انجیل، بینش الیوت را دریافت و واقعاً به او کمک کرد. بنابراین، ریچارد بکستر، ادوارد وینسلو و رابرت بویل سه نفر در انگلستان بودند که واقعاً به او کمک کردند. از قضا، همانطور

که قبلاً گفتم، در جلسه اول، امید این بود که نوکیشان هندی بتوانند به کلیسای مرده انگلیکان جانی دوباره ببخشند.

بنابراین کلیسای انگلیکان از کاری که الیوت برای تغییر کیش سرخپوستان در آمریکا انجام می‌داد حمایت می‌کرد، اما الیوت و برخی از پیوریتن‌ها هنوز در این فکر بودند که داستان‌هایشان در مورد تغییر کیش و اشک‌هایشان برای گناهشان و توبه و روی آوردن به مسیح، اینکه داستان‌هایشان می‌تواند به انگلستان برده شود و سپس به تطهیر و ترغیب توبه و ایمان به عیسی مسیح و زنده شدن، احیا شدن، احیای کلیسای انگلستان که آنها مرده می‌دانستند، کمک کند. و بنابراین دیدن این بحث‌ها در این مورد بسیار جالب است. و آنها امیدوار بودند که بخشی از آن به انگلستان برگردد و سرخپوستان بتوانند در واقع الگویی برای سرخپوستان، برای مردم باشند.

خب، الیوت در سال ۱۶۴۶ در خیمه‌ی وابان در نیوتون یا نونانتوم ملاقات کرد. خب. حالا، اتفاقی که می‌افتد این است که وابان، که در واقع مرد بسیار زیرکی بود، وقتی اولین باری که الیوت آنجا موعظه کرد، از الیوت پرسید که آیا سرخپوستان می‌توانند برای خودشان زمین بگیرند.

آنها همه جا پرسه می‌زدند و زمینی نداشتند، و همه انگلیسی‌ها حصار و شهر درست می‌کردند، و نمی‌توانستند به آنجا بروند و از این جور کارها. وابان گفت، خب، ما هم به مقداری ملک نیاز داریم تا انجام دهیم. اتفاقی که افتاد، و حالا به شما نشان خواهیم داد، اولین روستای سرخپوستی، اولین روستای سرخپوستی که در آن دعا می‌کردند، در مکانی به نام ناتیک بود.

ناتیک یعنی محل تپه‌ها. آنها به نیوتن نگاه کردند، بدیهی است که نونانتوم مکان مناسبی برای انجام این کار بود، اما آنها آنجا را جستجو کردند و واقعاً برای حمایت از یک روستا و چیزهایی از این قبیل کافی نبود. بنابراین، آنها به کنار رودخانه چارلز نگاه کردند.

یک پیچ در رودخانه چارلز و این ناتیک وجود دارد. و بنابراین، آنها به ناتیک رفتند. و من حالا چند عکس دارم که می‌خواهم از کلیسای ناتیک نشان دهم.

و اونجا یه سنگی هست که به افتخار الیوت ساخته شده، و یه پلاک اونجا هست که به افتخار الیوت ساخته شده، و همچنین کتابخانه رایگان بیکن یه مکان تاریخیه که یه نوع هرم سنگی هست که اسم الیوت روش حک شده و از این جور چیزا. خب، اونارو بهتون نشون میدم. باشه.

این تابلویی است که تا به امروز بیرون کلیسای الیوت در ناتیک نصب شده است. و درست کنار کلیسا، که در ادامه به شما نشان خواهم داد، سنگی با یک پلاک یادبود روی آن وجود دارد. خیلی جالب است.

سوم، به کتابخانه رایگان بیکن می‌رویم و ابلیسک آنجا را که به جان الیوت تقدیم شده است، می‌بینیم. اینجا داخل کلیسای الیوت است. اولین نام در بالا سمت چپ در واقع نام یک مرد هندی است که پس از رفتن الیوت، جای او را گرفت.

بعد از او، تمام افرادی که در فهرست هستند انگلیسی هستند. و بنابراین کلیسا از ریشه‌های هندی خود فاصله گرفت. این یادبود سنگی فوق‌العاده در حدود ۵۰ یاردی کلیسای الیوت در ناتیک قرار دارد.

و اینجا ابلیسک در کتابخانه رایگان بیکن است، چند صد یارد آن طرف‌تر از صخره کلیسای الیوت. و حالا که داریم به ناتیک سر می‌زنیم، بهتر است سری هم به بخش شمالی ناتیک، جایی که اداره پست است، بزنیم. این اداره پست ناتیک است، جایی که نقاشی دیواری جان الیوت در حال صحبت با سرخپوستان وجود دارد.

،خب. حالا بوستون داشت بیرون می‌رفت. بنابراین مهاجران داشتند در بوستون که داشت بیرون می‌رفت ساکن می‌شدند و سرخپوستان به جایی برای ماندن نیاز داشتند

و بنابراین، آنها راه‌های زیادی را، ناتیک راه‌های زیادی را حتی همانطور که امروز هست، هموار کردند، اگرچه اکنون حومه بوستون است. سرخپوستان جستجوگر و شکارچی، ماهیگیر و حصارکش بودند و مفاهیم مالکیت زمین و روستاها مانند آن با طرز فکر آنها بسیار بیگانه بود. با این حال، کارخانه‌های چوب‌بری و آسیاب‌های ذرت و چیزهای دیگر رودخانه‌ها و چیزهای دیگر را آلوده می‌کردند و از نظر ماهیگیری و چیزهایی از این قبیل به سرخپوستان آسیب می‌زدند

و بنابراین سرخپوستان مشتاق داشتن زمین خودشان بودند. ۶۰۰۰ هکتار در ناتیک تصویب شد. و این چیزی شبیه منطقه ولزلی، منطقه ولزلی نیدهام امروزی است

و البته ناتیک، هنوز هم تا به امروز شناخته شده است. فقط کافی است وارد بزرگراه شوید، بزرگراه ماساچوست آنجا. و اساساً، شما به ناتیک می‌آید، و می‌توانید آن را آنجا ببینید

خب، در سال ۱۶۵۰، پس، چیزی که من پیشنهاد می‌کنم اشکالی ندارد، ۱۶۴۶، او به ویگوام، ویگوام و ابون رفت. و بعد در سال ۱۶۵۰، ۱۶۵۰، چهار سال بعد، آنها واقعاً زمین را برای روستای ناتیک، یک روستای سرخپوستی دعاگو، گرفتند. آنها کنار رودخانه چارلز مستقر شدند، و اساساً یک پل عابر پیاده روی رودخانه چارلز ساختند

،عرض آن ۲۷ متر و ارتفاع آن ۲.۵ متر بود. سرخپوستان واقعاً، واقعاً به خودشان افتخار می‌کردند. و در واقع، ظاهراً در پایین دست رودخانه یا هر جای دیگری، پل انگلیسی که ساخته بودند یک سال بعد، زمستان، مثلاً، و شرایط سخت در نیوانگلند و از این قبیل چیزها، فرو ریخت و پل فرو ریخت

و پل سرخپوستان محکم و استوار ایستاده بود. و سرخپوستان به این موضوع خیلی افتخار می‌کردند. این چیز خوبی بود.

بعد ریورهد، بهش می‌گفتن یه جورایی عجیب غریب. سرخپوست‌ها اینجوری ماهیگیری می‌کردن، و یه دیوار به سمت رودخانه می‌ساختن. باز هم، اینجا مثل رود نیآگارا نیست، این رود چارلز تو این منطقه خیلی قشنگه، می‌دونی، اونقدرها هم بزرگ نیست

به هر حال، آنها یک دیوار سنگی می‌سازند و از دو طرف سوراخی در دیوار سنگی باقی می‌گذارند. و در آن دیوار سنگی، سبدهای قرار می‌دهند که به آن سبد مارماهی می‌گویند، یا به آن ظرف مارماهی می‌گویند، ظرف مارماهی این ظرف مارماهی از نوارهای چوبی و چیزهای دیگر ساخته شده بود

سپس ماهی‌ها مجبور می‌شدند از سوراخ عبور کنند زیرا دیوارها بیرون می‌آمدند. و سپس آنها در این سبد قرار می‌گرفتند، اساساً، آنها را در سبد می‌گرفتند. و اینگونه بود که آنها برخی از ماهیگیری‌های خود را در این ظرف مخصوص مارماهی به نام ظرف مارماهی انجام می‌دادند

،خب، بعداً، و ما به این موضوع برمی‌گردیم، الیوت در حال ترجمه کتاب مقدس بود، و در کتاب سیرا می‌دانید، زندان، آمده است که دبورا و بریک به جنگ سیرا و جابین، پادشاه هاتور، می‌روند و کتاب داوران اساساً، آنچه اتفاق می‌افتد این است که روایت می‌کنند که این زن به شبکه خود می‌رود و از شبکه خود مراقبت

می‌کند، به این امید که پسرش از آن نبرد پیروزمندانه به خانه برگردد. و بنابراین، الیوت این را به زبان آگونکین ترجمه می‌کند.

و او می‌گوید، شبکه چیست؟ آنها روی پنجره‌هایشان شبکه ندارند. در واقع، آنها پنجره ندارند. به هر حال، او می‌گوید، چگونه می‌توانم شبکه بسازم؟ خب، او به شخصی که با او روی ترجمه کار می‌کرد گفت.

و او گفت، خب، شاید آن یک ظرف مارماهی باشد، یک ظرف مارماهی. خب، ما توضیح دادیم که ظرف مارماهی چیست. و الیوت فقط یک حس درونی داشت، و الیوت در این کار درخشان بود.

منظورم این است که او واقعاً ترجمه را فهمید. او گفت، می‌دانید، واقعاً این نیست، این آن نیست. و بنابراین حرفی نزد.

استفاده کرد و فقط یک lattice بنابراین، او از کلمه lattice-ot، lattice-ot، بنابراین، او یک کلمه ساخت و سپس از آن استفاده کرد و سپس به او یاد داد، سعی کرد به او یاد بدهد، lattice-ot، در انتها گذاشت OT چیست و از این قبیل چیزها. یادم می‌آید وقتی در اسرائیل بودم، داشتم عبری یاد می‌گرفتم و وارد lattice که یک فروشگاه شدم.

و آن روزها، من می‌خواستم یک نوار کاست بخرم. خب. اینها برای کسانی است که نوار مغناطیسی داشتند، در حلقه‌ها می‌چرخیدند و در آن روزها می‌توانستید آن را روی یک دستگاه پخش صدا یا هر چیز دیگری پخش کنید.

خب، می‌خواستم برم سراغ نوار کاست. و رفتم تو مغازه، و کلمه نوار کاست و از این جور چیزا رو نمی‌دونستم. برای یارو یه دستگاهی رو توصیف کردم که کار می‌کنه و آدم با گوش‌هاش و از این جور چیزا می‌شنوه.

و من دارم سعی می‌کنم این چیز را توصیف کنم. از آنجا بیرون می‌روم، ناموفق. من نه نوار کاست را گرفتم و نه چیز دیگری.

است. آنها فقط از کلمه (kasetim) به خانه رسیدم و آن را جستجو کردم و کلمه عبری برای کاست، کاستیم. به انتهای جمع در عبری اضافه می‌کنند (im) استفاده می‌کنند و یک پسوند ایم (kasetim) انگلیسی کاستیم. و این روشی بود که در آن به کار می‌رفت.

بنابراین، وقتی بین زبان‌ها جابه‌جا می‌شوید، گاهی اوقات زبان‌ها دقیقاً در یک راستا قرار نمی‌گیرند. و شما مجبورید این کار جابجایی بین زبان‌ها را انجام دهید. الیوت این کار را انجام داد.

و ضمناً، این مربوط به سال ۱۶۴۰ است. این مرد وقتی که سعی می‌کرد این زبان را یاد بگیرد، ۴۰ ساله بود. واقعاً شگفت‌انگیز است که او توانست این کار را انجام دهد.

حکومت شهری. ناتاک به حکومت شهری نیاز دارد. آنها چگونه می‌خواهند شهر را اداره کنند؟ الیوت می‌گوید، خروج ۱۸.

او اساساً می‌گوید حاکمان ده نفر، حاکمان پنجاه نفر، حاکمان صد نفر. شما رهبران ده نفر را انتخاب می‌کنید. شما قوانین پنجاه نفر را انتخاب می‌کنید.

شما قوانین خود را با صد و چند مورد انتخاب می‌کنید. و بنابراین، او چیزی را که قبل از رفتن به انگلستان با آن خنثی شده بود، ترتیب داد. و پادشاه از دست او خیلی عصبانی شد.

او از پادشاه عذرخواهی کرده بود زیرا با این کار، سلطنت را تضعیف می‌کرد. خوب، حالا، در کلیساها، او این را اجرا می‌کند. بنابراین او از کشورهای مشترک‌المنافع مسیحی می‌آید، که در انگلستان بمباران کردند، او را به دردسر بزرگی انداختند.

حالا او سند دیگری به نام «عشای ربانی کلیساها» می‌نویسد که در آن از این کتاب خروج، توصیه‌های یترن به موسی در خروج ۱۸، استفاده می‌کنند. و خوب، کمی خنده‌دار است. او آدم سمجی است.

عهد الیوت نوشته شد و مردم در سال ۱۶۵۱ به آن متعهد شدند. و این هم برخی از تعهدات. این زیباست.

الیوت اینگونه این عهد را با این مردم برقرار کرد. «خدا بر ما حکومت خواهد کرد.» وای، چه جمله‌ای.

خدا بر ما حکومت خواهد کرد. اشعیا ۲۲:۳۳، خداوند داور ماست. خداوند قانون‌گذار ماست.

خداوند پادشاه ماست. کتاب اوست که ما را هدایت خواهد کرد، کتاب اوست که ما را هدایت خواهد کرد و ما را در راه هدایت خواهد نمود. ای یهوه، به ما حکمت بیاموز.

روح خود را به قلب‌های ما بفرست و بگذار ما را تعلیم دهد. پروردگارا، ما را قوم خود بپذیر و ما تو را خدای خود. پایان نقل قول.

چه جمله زیبایی. در آن زمان سرخپوستان عهدی بین سرخپوستان و خدا و اشیاء داشتند. الیوت، به نظر من. کلید الیوت، دوستی و مهربانی او بود.

فکر کنم همیشه اسمش رو گذاشت، اون عاشق سرخپوست‌ها بود. بهشون احترام می‌ذاشت. بهشون احترام می‌کرد. می‌ذاشت و با عزت و احترام باهاشون رفتار می‌کرد.

او به سوالات آنها گوش می‌داد و با آنها تعامل می‌کرد. فرزندانشان آنها را می‌برد و برایشان تعلیمات دینی می‌داد و انجیل و راه‌های جدید زندگی و چیزهای دیگر را به آنها می‌آموخت. و آنها به او اعتماد داشتند.

سرخپوستان اعتماد کردند، اما اعتماد نکردند. می‌دانید، بعداً خواهیم دید؛ آنها به بسیاری از مهاجران انگلیسی اعتماد نداشتند. بسیار خوب. اما به الیوت اعتماد داشتند.

و اگر الیوت به آنها می‌گفت، مثل انجیل و از این جور چیزها بود. بنابراین، الیوت رابطه‌ی خوبی با این هندی‌ها داشت. آنها عاشقش بودند.

در واقع، او آنها را دوست داشت. زیبا بودند. حالا، چند داستان کوتاه.

وابون، قاضی وابون، کسی که برای بقیه قانون وضع می‌کنه. درسته؟ خوب، وابون یه پیرمرد گنده‌ست و الان شخصیت اصلی داستانه. خوب، مشکل وابون اینه که همه این قانون‌ها رو داره، درسته؟ خوب، یه نفر روز سبت میاد خونه‌ش.

پیوریتن‌ها و روز سبت را یادتان هست؟ باشه. شما که روز سبت را نقض نمی‌کنید. پس واپون روز سبت در خانه‌اش است.

کسی می‌آید و یک مهمان ناخوانده وارد می‌شود. او می‌داند که یک راکون روی درخت آنجاست. و بنابراین اتفاقی که می‌افتد این است که او بیرون می‌رود و راکون را می‌گیرد، راکون را می‌کشد و سپس برای مهمانان ناخوانده‌اش غذا فراهم می‌کند. با این حال، برخی از مردم واپون را لو می‌دهند و در واقع در روز سبت دستگیر می‌شوند.

او داشت می‌گفت، این چه کاری است که می‌کنی؟ کشتن حیوانات در روز سبت؟ پس واپون داشت قوانین خودش را نقض می‌کرد. آنها او را گرفتند و به این کار متهم کردند، و او بعد عقب‌نشینی کرد، و گفت که اشتباه کرده و از این جور چیزها. و حتی او هم نمی‌توانست از قانون خودش و این چیزها فرار کند.

خب، نمی‌دانم. فقط فکر کردم یه جورایی خنده‌دار بود. این یکی خیلی خنده‌داره

خیلی خنده‌دار نیست، اما یه نفر هست به اسم تاترسومپ. تاترسومپ رهبر سرخپوست‌ها و از این جور چیزها بود. و اتفاقی که افتاد این بود که سرخپوست‌های تاترسومپ هم با الکل و مست شدن مشکل داشتند.

قمار، قماربازی، مستی و از این جور چیزها. خب، اتفاقی که افتاد این بود که تاترسومپ اونجا سردهسته بود، و سه تا از پسرهای بزرگتر مست کردن. اونا مست کردن و گفتن، وای، ما دیگه کارمون تمومه، و تاترسومپ قراره بره سراغمون، و اینجا به دردسر می‌افتیم.

و خب، اتفاقی که افتاد این بود که این افراد اساساً گفتند، باشه، اما تاترسومپ یک پسر دارد، یک پسر ۱۱ ساله. اگر پسر ۱۱ ساله‌اش را هم مست کنیم چه اتفاقی می‌افتد؟ اگر پسر ۱۱ ساله‌اش را مست کنیم، او قرار نیست با ما کاری بکند. او مجبور می‌شود این کار را با پسرش بکند.

بنابراین، او قرار نیست ما را به دار بیاندازد یا کار بدی با ما بکند چون پسرش هم مست است. پس این سه نفر اساساً پسر تاترسومپ را مست می‌کنند. نه، قرار نیست آنها را به دار بیاندازند یا شلاق بزنند و از این جور چیزها.

بنابراین تاترسومپ دید که آنها چه کار کردند. او آن سه نفر را در زنجیر انداخت و طبق معمول آن زمان کتک زد. و پسر خودش را هم برای مدت کوتاهی در زنجیر گذاشت و سپس به مدرسه برد، جایی که او و پسر خودش را شلاق زدند.

و بنابراین این نشان دهنده تعهد آنها به مسیحیت است. ظاهراً هندی‌ها عمیقاً تحت تأثیر حس وظیفه‌شناسی حاکم خود قرار گرفته بودند، اینکه او حتی با پسر خودش هم این کار را می‌کرد تا به پسرش درسی، صحبت کنم Totherswamp بدهد و چیزهایی از این قبیل. با این حال، و من نمی‌خواهم زیاد در مورد چیزی که می‌خواهم در مورد آن صحبت کنم پاسخ الیوت است.

آدامز، در کتابش درباره الیوت، داستان مست شدن سه مرد و مست شدن پسر را روایت می‌کند. و الیوت می‌گوید که من چیزی جز نارضایتی در آن نمی‌بینم. من در مورد کار مورد نظرم شک کردم.

نمی‌دانستم چه کار کنم. به عبارت دیگر، الیوت این را دید، و بخشی از مشکل به خاطر یکی از آن مردهای مستی بود که این کار را با آن پسر کوچک کرد. یکی از مترجمان الیوت بود که با الیوت کتاب مقدس را ترجمه کرده بود.

الیوت این مرد را خیلی خوب می‌شناخت. و حالا از خودش می‌پرسد، من در مورد کار مورد نظرمان شک کردم. و شما می‌توانید این پردازش را ببینید.

این مرد صادق است. او می‌گوید، آیا همه چیز اینجا از هم پاشیده است؟ مردی که با من کتاب مقدس را ترجمه می‌کند، دیگر این بچه ۱۱ ساله را مست نکرد. من چه کار می‌کنم؟ من اینجا چه کار می‌کنم؟ و اگر کسی در خدمت بوده باشد، می‌دانید، در مقاطع خاصی، از خودتان این نوع سؤالات را می‌پرسید.

و من عاشق این هستم که این مرد صادق است و این سطح از صداقت را دارد. نمی‌دانستم چه کار کنم. سیاهی گناهان، شخصی که به آن فکر می‌کند، باشد که قلبم مرا ناامید کند.

برای یکی از متخلفان، کمترین جرم این بود که او مترجم من بود، کسی که من در ترجمه بخش خوبی از کتاب مقدس از او استفاده کرده‌ام. و از این نظر، من زهر شیطان را زیاد دیدم. و می‌بینید که او واقعاً، واقعاً ناراحت است و از خودش و کاری که انجام می‌دهد سوال می‌پرسد.

و این یکی دیگر از چیزهایی است که جان الیوت را به کسی که بود تبدیل کرد. و خب، خب. می‌خواهم در مورد زندگی زنان نظر بدهم.

خیلی‌ها انتقاد می‌کنند؛ می‌گویند استعمارگران آمدند و، می‌دانید، همه این کارها را برای فرهنگ سرخپوستان انجام دادند. آنها آن را بیرون انداختند و مسیحیت مسلط شد و همه این چیزها را نابود کرد، انگار که نسل ما باید درباره نابودی فرهنگ، تخریب بناهای تاریخی و ممنوعیت تام سایر صحبت کند.

و در واقع، حتی در ماساچوست هم الان دیگر ایلید و ادیسه را نمی‌خوانند. باورتان می‌شود؟ ایلید و ادیسه هومر ۲۰۰۰ سال است که وجود دارد، دیگر نه.

باشه. پس ما اهل این کارها نیستیم؛ ما اهل سنگ اندازی نیستیم، این تمام چیزیه که سعی دارم بگم. و من واقعاً، ما این افراد رو مغرور جلوه میدیم.

اما چیزی که من می‌گویم این است که، خب، بیاید نگاهی به زندگی زنان در میان هندی‌ها قبل از مسیحیت و تأثیرات آن بیندازیم. یکی از پیشرفت‌های بزرگ به زودی در رفتار آنها با همسرانشان قابل مشاهده بود. کتک زدن همسر، که در فرهنگ هندی نسبتاً عادی بود، در میان آنها ممنوع شد.

باشه. این چیز خوبیه؟ شما می‌گید، خب، مسیحیت به شما می‌گه که نمی‌تونید همسرتون رو کتک بزنید. این فرهنگ هندی‌هاست که همسرتون رو کتک بزنید.

خب، واقعاً چی؟ باشه. این یه پیشرفت عالیه. باشه.

این جنبش از چندهمسری نیز فاصله گرفت. در آن فرهنگ و از این قبیل چیزها، چندهمسری وجود داشت. آنها از آن فاصله گرفتند.

و فکر می‌کنم من و الیوت بعضی چیزها را خیلی ملایم خواندیم. نگفت که فقط همسرانتان را بیرون کنید و این زنان بیچاره جایی برای رفتن ندارند. نه، فقط می‌خواستند آنها بیشتر به سمت تک‌همسری بروند و این کار در یک دوره زمانی انجام شد.

الیوت متوجه شد. شما نمی‌توانید، می‌دانید، آن زنان را بیرون بیندازید و از این قبیل چیزها. بنابراین چندهمسری کاهش یافت.

همسرآزاری ممنوع بود، ممنوع هم بود و چیزهایی از این قبیل. قبلاً داستان زنی را خواندیم که می‌گفت قبل از اینکه شوهرم دعا کند، خیلی عصبانی و پرخاشگر بود. اما از وقتی که شروع به دعا کردن کرده، دیگر آنقدر عصبانی نیست، بلکه فقط کمی عصبانی است.

و بنابراین حتی همسران می‌توانستند تفاوتی را که مسیح در شوهرانشان ایجاد کرده بود، ببینند. و این زن می‌گوید، می‌دانید، شوهر من قبلاً همیشه واقعاً عصبانی بود. او الان یک مسیحی است، و دیگر خیلی عصبانی نیست.

وامپوس، وامپوس در یک موقعیت بی‌اهمیت، از روی خشم و عصبانیت، همسرش را به شیوه‌ای وحشیانه و زنانه کتک می‌زد، کاری که قبلاً طبق معمول در میان قبایل وحشی بسیار رایج بود و بدون توجه انجام می‌شد. اما از زمانی که مسیحیت را پذیرفتند، یاد گرفتند که این کار را جرم بزرگی بدانند. در چنین مواردی خاخی جریمه می‌شد.

وامپوس مجبور شد در جلسه عمومی به خاطر تقصیرش بایستد و پاسخگو باشد. و این هم از آن مردی که در ملاء عام به خاطر کاری که کرده بود توبیخ شد. جان اندیکوت، یکی از فرمانداران ماساچوست، در واقع حدود سال ۱۶۵۱ از قدرت کنار رفت.

خب، ناتیک تازه حدود یک سال است که تأسیس شده است. ناتیک به عنوان یک روستای سرخپوستی دعاخوان تأسیس شد، و آنها در حال تأسیس همه این چیزها هستند. فرماندار ماساچوست برای بازدید از ناتیک می‌آید.

و این هم نظرات جان اندیکات. جان اندیکات تحت تأثیر سخت‌کوشی و نبوغ آنها، قلعه، محل ملاقات و پل قرار گرفت. الیوت در این زمان، ۴۷ ساله، ۱۶۵۱، حدود ۴۷ سال داشت.

اندیکوت واقعاً گفت که این یکی از بهترین سفرهایی بود که در سال‌های اخیر داشته‌ام. بنابراین، اندیکوت بیرون رفت و دید که در ناتیک چه خبر است. و گفت، خدای من، این بهترین چیزی است که در این چند سال دیده‌ام.

و بنابراین او واقعاً تحت تأثیر قرار گرفت. الیوت در حال انجام کارهای باورنکردنی در زمینه ساختن فرهنگ مسیحی ناتیک و روستای سرخپوستان دعاگو در آنجا بود. با این حال، این روستا در سال ۱۶۵۰ تأسیس شده بود.

اولین کلیسا تا حدود سال ۱۶۶۰ ساخته نشد. حدود ۱۰ سال طول کشید تا آن روستا تبدیل به یک روستای سرخپوستی دعاگو شود، اما کلیسا هنوز آنطور که الیوت می‌خواست شکل نگرفته بود. بنابراین الیوت داشت با این سرخپوستان و چیزهای دیگر، جلسات پرسش و پاسخ برگزار می‌کرد و کارهای مختلفی انجام می‌داد.

و بعضی از سرخپوستان آن زمان بعضی از این اعترافات بودند. باشه. بذار یکی از آنها را بخوانم.

و این تادِرزومپ است، همان مردی که سه مرد مست به همراهش دنبال فرزندش رفتند، او را مست کردند و از این جور چیزها. او می‌گوید، نقل قول می‌کنم، این اعتراف اوست. بسیار خب

اعتراف می‌کنم که سزاوار جهنم هستم. نمی‌توانم خودم را نجات دهم، اما روح و جسمم را به مسیح می‌سپارم و روحم را به او می‌سپارم، زیرا او نجات‌دهنده‌ی من است.

و من آرزو دارم تا وقتی زنده‌ام از او کمک بگیرم. ضمناً، اعتراف و ابان به جایی نرسید. و آنها مجبور شدند صبر کنند تا او تأیید شود، زیرا یک معلم مدرسه دیگر هم بود که اعتراف او را داشت.

مردی به نام رایبن اسپین داستانی را تعریف می‌کند، داستانی تأثیرگذار از فرزندش که در آستانه مرگ اعتراف می‌کند. پدر رایبن می‌گوید: «نمی‌دانم غم مرگ فرزندش بیشتر بود یا شادی ایمانش».

بگذارید دوباره آن را بخوانم. او نمی‌توانست تشخیص دهد که وقتی فرزندش مُرد، غم مرگ او بیشتر بود یا شادی ایمانش. پس او فرزندی دارد که می‌میرد.

اینکه کودک مسیح را می‌شناسد شادی‌آور است، اما از دست دادن کودک نیز غم‌انگیز است. و بنابراین، این را در مورد سرخپوستان و چیزهایی از این قبیل می‌بینید. آنها روزی داشتند، چیزی که به آن روز پرسیدن سوال می‌گویند.

و این روز پرسش و پاسخ، حدود سه سال بعد بود که از سرخپوستان سوالات اعتقادی می‌پرسیدند. تقریباً مثل یک تأییدیه خدمتی است که وقتی برای یک خادم انجیل به آزمون می‌روند، از آنها سوال می‌پرسند و کارهایی از آن قبیل انجام می‌دهند. و این هم از آن

آنها این کار را با سرخپوستان می‌کنند. و بنابراین آن را روز پرسیدن سوال می‌نامند، و بعضی از آنها قبول می‌شوند. و همانطور که گفتم، و ابون قبول نشد.

او بعداً برگشت. نکته دیگری که باید به آن اشاره کنم این است که ۱۴ سال پس از ساخت خیمه و ابون در سال ۱۶۴۶، ۱۴ سال بعد، آنها اولین کلیسا را در ناتیک در سال ۱۶۶۰ تأسیس کردند. و حدود ۵۰ نفر بودند که به نوعی به آنجا منتقل شدند و پایه و اساس هندی‌هایی شدند که پایه و اساس کلیسای هندی‌های دعاگو در آنجا شدند.

چیزی که بعداً متوجه شدم، و متوجه آن نشده بودم، این بود که الیوت این مسافت‌های طولانی را سفر می‌کرد، مسافت‌های طولانی، و استقامتش باورنکردنی بود، چون در راکسبری موعظه می‌کرد، و بعد سوار اسب می‌شد و تمام راه را تا ناتیک می‌دوید. بعد به رودخانه مریماک می‌رفت و این سفرهای طولانی را در جنگل، انجام می‌داد، گاهی اوقات جایی که هیچ مسیری و از این قبیل وجود نداشت، سوار بر اسب و فقط، فقط واقعاً اوقات سختی را در آنجا می‌گذرانند و از برخی از این قلمروها و چیزها عبور می‌کرد. و معلوم شد که او از یک پا لنگ بوده است.

و من این را متوجه نشدم تا اینکه تعدادی منبع را خواندم. و یکی از افراد اشاره کرد که در یکی از پاهایش سیاتیک دارد. آنقدر شدید بود که پایش اساساً فلج شده بود.

و بنابراین، او از یک پا لنگ بود. و بنابراین، سه پسرش در هاروارد آموزش دیدند. سه پسر الیوت در هاروارد آموزش دیدند.

و همانطور که گفتیم، هر چهار فرزند از شش فرزندش قبل از او فوت کردند، که این برای او بسیار غم‌انگیز و سنگین بود. هم او و هم همسرش که زنده ماند، تا ۸۶ سالگی زندگی کردند. و این واقعاً سنگین بود. نمی‌دانم چه چیزی را می‌توان سخت‌تر از مرگ یک فرزند دانست.

می‌دونی، بچه‌ها باید بمیرن، اول والدین باید بمیرن، و بعد بچه‌ها، وقتی بچه‌ها اول می‌میرن، برای والدین ویرانگره. و بعضی‌ها مجبور شدن با این جور چیزا روبرو بشن. خب، باشه، حالا شهرهای هندی بیشتری

ناتیک، که اکنون ۱۶۶۰ سال قدمت دارد، پابرجاست. ۱۵ مسیحی در کلیسای آنجا هستند، احتمالاً حدود دو یا ۳۰۰ هندی آنجا هستند. آنها مسیحی هستند، نه کاملاً عضو کلیسا، اما مسیحی‌هایی که در این شهر هندی دعاگو زندگی می‌کنند. مدل ناتیک در آن زمان این بود که آن را گسترش دادند. و بنابراین اساساً آن را به هفت شهر و سپس به ۱۴ شهر افزایش دادند.

و بنابراین برخی از این شهرها مانند چلمزفورد امروزی، نام‌های مدرن آنها را به شما می‌دهم، لیتلتون، مارلبورو، گرافتون، هاپینگتون، ناتیک، و البته استوتون. و بعد کانتون، من همین الان کانتون را هم فهمیدم، جالب است. کانتون، درست زیر راکسبری، آنجا، و امروز می‌توانید با ماشین به پایین جاده ۹۵ بروید، و از کانتون عبور کنید.

کانتون جایی بود که جان الیوت جونیور کشیش شد. و بنابراین او در واقع کشیش کلیسای کانتون شد. آنجا یک کلیسای هندی بود.

بنابراین، گوکین سرپرست ۱۴ روستا، روستاهای سرخپوستی که مسیحیان در آنها عبادت می‌کنند، شد. دنیل گوکین در سال ۱۶۵۶ سرپرست آن شد. و روز یکشنبه، اجازه دهید فقط یک نقل قول اینجا بخوانم.

روز یکشنبه، هندی‌ها دو بار با ضرب‌آهنگ طبل جمع می‌شوند و با وقار تمام، در حالی که بهترین لباس‌های انگلیسی خود را پوشیده‌اند، به سمت محل برگزاری جلسات می‌روند. روی نیمکت‌های خالی داخل، مردان در یک طرف و زنان در طرف دیگر، دقیقاً مانند رسم انگلیسی‌ها، می‌نشینند. و ابان را می‌بینیم که اکنون پیر شده است و به خاطر احتیاط و تقوایش مورد تقدیر قرار می‌گیرد.

من هیچ هندی‌ای را نمی‌شناسم که در او سرآمد باشد. بنابراین، ابان مرد کاملاً محترمی بود که هندی‌ها به او احترام می‌گذاشتند. و بعد اینجا هم وینسلو می‌گوید که ابان مورد احترام انگلیسی‌ها هم بود.

برای من خیلی جالبه که وقتی داشتم گوگل می‌کردم، داشتم نقشه‌ای از پیدا کردن نیوتن و محل بعضی از این شهرها رو تو گوگل سرچ می‌کردم، و اونا تو منطقه ولزلی، منطقه نیوتن و منطقه ناتیک، یه جورایی جنوب شرقی بوستون هستن. بیشتر به سمت جنوب بوستون و این چیزا مربوط می‌شه. و به یه روستای کوچیک برخوردم. می‌تونید حدس بزنید اسم روستا چی بود؟ ابان.

بله. به جرات می‌توانم بگویم که خیلی... من کسی را نمی‌شناسم که پیشینه ابان را بداند، اما اسم آن شهر ابان است. ابان اهل آنجا بوده است.

خب، خیلی جالبه. این اسم ابان تا به امروز هم وجود داره. فکر می‌کنم یه مخزن ابان و چیزهای دیگه هم تا به امروز به اسم ابان وجود داره.

و من معتقدم که این به این هندی برمی‌گردد که الیوت یکی از اولین نوکیشان الیوت و مردی بسیار محترم بود. خب، بسیار خب. خب، ما در موردش صحبت کردیم، و من می‌خواهم به سال ۱۶۶۰ بروم، که کلیسای ناتیک بود.

سپس آن را به ۱۴ روستا گسترش دادند، و حالا گوکین و الیوت دور می‌زنند، و این سال ۱۶۷۴ است. حالا آن تاریخ، ۱۶۷۵ قرار است تاریخ بسیار مهمی باشد. آن جنگ شاه فیلیپ است

، یک سال قبل از جنگ شاه فیلیپ در سال ۱۶۷۴، گوکین و الیوت به اطراف رفتند و از هر ۱۴ کلیسا و روستا بخشید، روستاها، بازدید کردند. بنابراین گوکین، که ناظر روستاها است، و الیوت دوباره از این ۱۴ روستای هندی در حال دعا در سال ۱۶۷۴ بازدید کردند. در اینجا یک کلیپ ویدیویی کوتاه از برخی از تابلوهایی که امروزه وجود دارند و آن ۱۴ روستای هندی در حال دعا را جشن می‌گیرند، آورده شده است

سال بعد و جلسه بعدی ما، مصادف با به قدرت رسیدن شاه فیلیپ در جنگ ۱۶۷۵ خواهد بود. قتل عام بزرگی در مرکز شهر رخ داد و همه جا را سوزاند. درگیری وحشتناکی بین مهاجران و سرخپوستان بود، و شدید و فوق‌العاده شدید

در نتیجه، خسارت بزرگی وارد شد. این ۱۴ روستا، بعضی از آنها در حال محو شدن هستند، تا جایی که به روستاهای سرخپوستان مسیحی و از این قبیل تبدیل شده‌اند. و الیوت مجبور خواهد شد همه چیز را از نو شروع کند

خب، با این موضوع بحث را تمام می‌کنیم، اما بیایید با یک نکته مثبت تمام کنیم. الیوت، از سال ۱۶۵۰، که ناتیگ اولین شهر بود، ۶۰۰۰ هکتار زمین به آنها داده شد و تا سال ۱۶۷۴، تا ۱۴ روستا از سرخپوستان دعاگو وجود داشت. این شگفت‌انگیز است

هزاران هندی، هزاران هندی، از طریق آثار جان الیوت با خداوند آشنا شدند. و دفعه بعد، می‌خواهیم ابتدا به کتاب مقدس الیوت بپردازیم، جایی که او در سال ۱۶۶۳ کتاب مقدس را به زبان آگونکین ترجمه کرد. سپس به جنگ شاه فیلیپ، پیامدهای آن جنگ و پایان زندگی جان الیوت خواهیم پرداخت

باز هم، امیدوارم شما هم به اندازه من از آثار این جان الیوت در دهه‌های ۱۶۰۰، ۱۶۴۰، ۱۶۵۰، همانطور که گفتیم، با ناتیگ، و سپس تا سال ۱۶۷۴، درست یک سال قبل از جنگ شاه فیلیپ، الهام بگیرید. او چه تأثیر شگرفی هم در انگلستان و هم در میان سرخپوستان داشت و چه کار فوق‌العاده‌ای انجام داده بود. بنابراین، برای یک جلسه دیگر، امیدوارم بتوانید در جلسه آخر در مورد زندگی جان الیوت به ما پیوندید خیلی ممنونم

این دکتر تد هیلدبرانت است در حال تدریس در مورد جان الیوت، ۱۶۰۴-۱۶۹۰، رسول سرخپوستان. این جلسه ۲، خیمه و ابان، اکتبر ۱۶۴۶ تا ناتیگ ۱۶۵۰ تا ۱۴ روستای دعاکننده سرخپوستان، ۱۶۷۴ است